

بِقلم : ك . رجوى * (فارابی) *

(۲۶۰ - ۳۳۹)

ظاهراً مقصود فارابی از تألیف این رساله همان نظریه فوق است که در بعضی مسائل کاملاً موفق نمیشود. ولی مقصود اصلی فارابی گویا تطبیق اصول فلسفی با مبانی مذهبی است نه تطبیق رأی دو فیلسوف. زیرا در عصری که فارابی بوده هنوز مردم زیر بار اصول فلسفه نرفته و معتقدین آنرا کافرو زندق و بدین سبب فلسفه را نیز جزو کفر و زندقه میشمردند. فارابی از یکطرف نمیتوانست الهیات ارسطو را انکار کند و از طرف دیگر نمیتوانست پشت پا بمعتقدات اسلامی بزند. پس مجبور بود آنها را بهم نزدیک کرده و باهم آشنائی دهد و يك تحقيق فلسفی درباره آفرینش عالم بکند که مخالف دین اسلام نبوده باشد.

در هر دو منظور، غرض فارابی عالی است. زیرا اگر توافقی بین رأی دو حکیم نباشد، عوام گمان میکنند که فلسفه موهوم است و خیالی و هر کس میتواند رأیی درباره اشیاء اظهار دارد (۱) همچنین اگر فلسفه با اصول مذهبی مخالف باشد مردم آنروزی خیال میکردند که جزو باطل و خلاف حقیقت و لذا کفر است. پس در هر دو صورت ابونصر بیهانه توفیق بین حکیمین میخواست است فلسفه را از خطر و سوء ظنی نجات بخشد.

۳ - الابانة عن غرض ارسطو طاليس في كتاب ما بعد الطبيعة

رساله کوچکی است که فارابی در آن غرض ارسطو را از کتاب ما بعد الطبيعة معین میکند و خود در آغاز این رساله گوید که: « قصد من از این مقاله همانا تعیین غرض ارسطوست

(۱) اگرچه فلسفه تصادفاً همین طور است و بقول رنان هر فردی از افراد،

خیالی و فلسفه مخصوصی بخود درباره عالم دارد و از دریچه همان احساسات خویش بدینیا نگاه میکند. ولی عوام تصور کرده و میکنند - دلیل موهوم بودن فلسفه نیست.

از کتاب مابعدالطبیعه . زیرا میبینیم اکثر مردم تصور میکنند که موضوع این کتاب ارسطو خدا و عقل و نفس و امثال آنست و خیال میکنند علم مابعدالطبیعه عبارت از علم توحید است . لذا وقتی که این کتاب را مطالعه مینمایند و میبینند که ارسطو از این موضوعات سخن نگفته است (مگر مختصری در مقاله ۱۱) لذا حیرت بدیشان دست میدهد ، و کسی هم از قدما (بجز اسکندر و سارمسطیوس) از این کتاب غیر از مقاله مزبور شرح نکرده است .

پس از این مقدمه علم را بجزئی و کلی تقسیم کرده و سپس غرض ارسطو را در هر یک از مقالات کتاب خود معین مینماید .

(ارسطو مسائلی را که در خارج از فیزیک خود نوشته و در فصلی علیهمه ترتیب داده بود متافیزیک نامید و چون این قسمت در آخر منتهی باثبات وجود اول ازلی و جهانی ازلی مانند او میشد ، بعدها مطالعه کنندگان آن گمان کردند که مقصود از علم مابعدالطبیعه علم الهی و توحید است . در صورتیکه مقصود ارسطو از متافیزیک مسائلی بود که خارج از جزئیات طبیعت بوده و در کتاب فیزیک (طبیعی) خود هم آنها را و رای مسائل طبیعی قرار داده بود .

۴ — **مقاله معانی العقل** رساله ایست مختصر مشتمل بر معانی عقل بعقیده فارابی عقل شش نوع است :

- ۱ — عقلی که زبانزد عوام است .
- ۲ — عقلی که مصطلح متکلمین است . مثلاً میگویند عقل این مسئله را ایجاب و آندیگری را نفی میکند .
- ۳ — عقلی که ارسطو در کتاب (برهان) گفته (عقل منطقی) .
- ۴ — عقلی که ارسطو در مقاله ششم از کتاب (اخلاق) ذکر کرده (عقل ممیز خیر و شر) .
- ۵ — عقلی که در کتاب (نفس) گفته .
- ۶ — عقلی که در کتاب مابعدالطبیعه بیان کرده .

پس فارابی بتعریف هر یک از اقسام ششگانه فوق پرداخته و عقل **فعال** ،

عقل مستفاد ، عقل بالفعل را شرح میدهد .

(تقسیم بندی عقل را بعضی از فلاسفه جدید نیز قائل شده اند . چنانکه کانت راجع بانتقاد عقل کتبی نوشته موسوم به انتقاد عقل مطلق وانتقاد عقل عملی .

۵ - رساله ماینبغی أن يقدم قبل تعلم الفلسفة فارابی درین رساله مختصر گوید که امور نه گانه ذیل را باید قبل از یاد گرفتن فلسفه ارسطو آموخت .

۱ - اسم فرق فلسفی ..

۲ - غرض ارسطو در هر یک از تالیفاتش .

۳ - علمیکه مقدمه فلسفه است ،

۴ - غایه فلسفه .

۵ - طریق فلسفه .

۶ - نوع کلام ارسطو در هر یک از کتب خود ،

۷ - علت پیچیدگی سخن ارسطو .

۸ - احوال کسیکه میخواهد فیلسوف شود .

۹ - اشیائی که در یاد گرفتن کتب ارسطو لازم است .

وبعد شروع میکند بشرح هر یک از قسمتهای فوق بتفصیل .

۶ - **عیون المسائل** رساله ایست قریب ۱۰ صفحه شامل ۲۲ مسئله

مهم از منطقیات و طبیعیات و الهیات و اخلاقیات که بطور یادداشت تحریر یافته است . اول آن بامسئله تصور و تصدیق شروع شده و آخرش با بطلان وجود نفس قبل از تکون بدن (چنانکه افلاطون گوید) و با بطلان تناسخ و ذکر سعادت و شقاوت نفس و خیر و شر و مجازات و مکافات خاتمه میابد اگرچه مسائل این رساله خیلی موجز و مندمج است ولی روی هم رفته برای دریافتن نکات فلسفه فارابی مأخذ مهمی است .

۷ - **النکت فیما یصح وما لا یصح من احکام النجوم** رساله ایست

قریب ۱۴ صفحه که آنرا **ابواسحق ابراهیم بن عبدالله بغدادی** - که از ریاضیون معاصر فارابی بوده و فارابی این رساله را بنخواست او تالیف کرده است - روایت نمود .

ابواسحق گوید : من بمعرفت احکام نجوم حرص شدیدی داشتم و اطلاعاتی

که در این باره از علماء دریافتم حرص . کرد و همواره در تردید بودم .

تا اینکه ابونصر را دیدم و حال خوددوباز گفتم و از صحت و سقم احکام نجوم پرسیدم و او بمن شرح داد و مجموع آن این نسخه است .

در این رساله فارابی اصول علم نجوم را که عبارت از هیئت باشد تصدیق کرده است . زیرا مبانی آن علمی و ریاضی است . ولی اصول علم احکام النجوم را که علم تنجیمش نیز خوانند و عبارت (المنجم کذاب) مربوط به آنست (۱) - تکذیب نموده . زیرا که مبادی آن خیال مردم است و کواکب و سیارات را هیچگونه تأثیری در افعال انسان و اوضاع عالم سفلی نیست .

(عقیده امروزی نیز همین است و اکنون علم هیئت یا نجوم - که در آن از از ثوابت و سیارات و روابط و فواصل و مواد فیزیکی و شیمیائی آنها و روابط آنها با کره زمین بحث میشود - جزء علوم ثابت ریاضی بشمار میرود . در صورتیکه علم تنجیم یا احکام نجوم - که در آن از تأثیرات حرکات سیارات و ثوابت در مقدرات بشر و عالم گفتگو میشود - از قرن ۱۷ بعد از زمره علوم خارج و جزء لاطائف شمرده شده است در واقع هم جز خرافاتی پیش نبوده و از یادگارهای کهنه کلدانیان قدیم بوده است .)

مجموع این رساله قریب ۳۰ مسئله است .

۸ - المسائل الفلسفیه والاجوبه عنها رساله ایست قریب ۲۲ صفحه

شامل ۴۲ مسئله متفرقه که از ابونصر پرسیده اند و او هر یک را جواب گفته است . و شاید یکی از شاگردانش آنرا برشته تحریر آورده

این رساله با مسئله **لون** شروع میشود : از ابونصر می پرسند که : الوان چگونه و در کدام اجسام تولید میشود ؟

در جواب میگوید : « رنگ در اجسامی که در تحت عالم کون و فساد واقعند ، تولید میشود . اجسام عالیه و استقسات (عناصر) و بسایط دارای رنگ نیستند این عقیده اغلب علماء است مگر عده قلیلی که گفته اند : زمین از تمام اجسام سیاه تر آتش از همه سفید تر و آنکه ارضیتش بیشتر باشد ، سیاه تر خواهد بود . سایر الوان متوسط

(۱) زیرا (منجم) اسم فاعل (تنجیم) است و نباید آنرا مشتق از نجوم دانست و حکم آنرا بعلم نجوم سرایت داد .

نیز بحسب این قاعده بحصول میبوند .

(این دو قول نیز مطابق نظریات فیزیک امروزه درباره رنگ است . زیرا فیزیک امروز نیز برای حقایق اجسام رنگی قائل نیست . بلکه رنگ را برای اجسامی میدانند که در تحت نور آفتاب واقع میشوند : در تاریکی همه چیز بی رنگ است . و قتی که اشعه آفتاب بر اجسام ناید ، هر یک از اجسام باقتضای طبیعت خویش . شعاعی از نور خورشید را منعکس کرده و در دیده ما بهمان رنگ دیده میشوند (نور سفید خورشید را مرکب از ۷ رنگ میدانند . و هر چه جسمی بیشتر انعکاس اشعه کرده و نورانیتر دیده شود سفیدتر بنظر میاید ، بالعکس اگر جسمی تمام اشعه نور را بلع کرده و هیچکدام از ۷ رنگ را منعکس نسازد . سیاه بنظر خواهد رسید .

ولی امروز می بینیم که بسایط نیز دارای رنگند چنانکه هشتاد و چند عنصر بسیط شیمیائی اغلب ملون اند . مثلاً آتوم گوگرد رنگی است مایل بزردی . مگر اینکه بنظریه ایون والکترونیزم که اخیراً انقلاب بزرگی در عالم علم و فلسفه بوجود آورده و بواسطه تجزیه آتوم ، میتواند بسایط فعلی را از حال بساطت خارج کند . قائل شویم و بگوئیم که اگر بسایط شیمیائی تجزیه شوند . همه مشابه یکدیگر بوده و رنگ خاصی نخواهند داشت .

علاوه بر این میتوانیم مقصود فارابی را از بسایط شیمیائی ندانسته و بگوئیم که غرض وی بسایط اولیه مانند عناصر اربعه است که قدام مبدء تراکیب اشیاء و اجسام میدانستند .

۹ - **فصوص الحکم** رساله ایست شامل قریب ۷۰ مسئله که اغلب آنها راجع بعلم توحید و مابعدالطبیعه میباشد . درین کتاب فارابی از روح تصوف ایرانی بیشتر ملهم شده و کوشیده است که طریقه فلسفی خود را بمسلك تصوف و عرفان نزدیکتر سازد . چه در این رساله اغلب مسائل مسلك تصوف با استدلالات فلسفی نموده شده است .

چنانکه میدانیم مسلك عرفان و تصوف عقل و استدلال را در رسیدن بحقایق کافی ندیده و بخطای عقل و حواس بشری قائل است و برای تهذیب نفس و دریافتن حقایق تنها وسیله اشراق و درک بالوجدان را معتبر میدانند :

پای استدالیان چوین بود پای چوین سخت بی تمکین بود
 فارابی که پس از طی عمری در مباحث فلسفی، بالاخره در تحت تأثیرات روحانی
 تصوف عالی ایران واقع شده و بدان مسلک گرویده است، می خواهد عقاید جدید خود را
 با اطلاعات پیشین خویش آشنائی داده و اشراق و استدلال را بهم پیوندد. ابونصر از این
 راه خدمت بزرگی بعالم تصوف کرده و بیشتری از عقاید آنان را برهانی و محکم
 ساخته است.
 ازین بنامیتوان حدس زد که این رساله را در همان موقع تلبس بزی تصوف
 نوشته است.

هریک از مسائل ۷۰ گانه این رساله را فارابی در فص، مینامد. فص بمعنی خلاصه
 و چکیده هر چیز است و چون مسائل این کتاب زبده و چکیده حکمت میباشد. لذا آنها را
 بنام «فص» و مجموع رساله را به «فصوص» موسوم داشته تا دلیل براهیت و عظمت
 وی باشد.

عبارات و معانی این رساله خیلی دلچسب و ذوقی و لطیف است و معلوم میشود که از
 سینه صاف و روح وارسته تراوش کرده اینک فصی، برسبیل اتفاق از آن کتاب انتخاب
 میکنیم:

ترجمه

«فص» روان تو -- ای آدمیزاد! -- از جواهر عالم امر (مجردات) است که
 بهیچ شکلی متشکل نگردد و بهیچ خلقی متعلق نشود و بهیچ اشاره تعیین نپذیرد. و پیوسته
 چون بدن میان سکون و حرکت در تردد نباشد اینست که تو معدوم گذشته و آینده را در یابی
 و در جهان ملکوت تسبیح گوئی و نقش خاتم جبروت گیری.

این رساله را سید محمد بدرالدین حلبی شرحی نوشته بنام «نصوص الکلم»
 که در ذیل اوراق «فصوص الحکم» در مصر چاپ شده است (۱)

(۱) از ذکر مواضع نسخ خطی که بنظر بنده رسیده و همچنین پاره کتب مفقوده
 فارابی -- که مورخین آنها را شرح داده اند -- محض اینکه سخن بطول نیانجامد صرف
 نظر کردیم راجع بموضوع نسخ خطی در ضمن اسامی آنها سابقاً اشاره شده و برای در یافتن
 موضوع کتب قسم دوم مانند (احصاء العلوم)، (سیرة الفاضله)، (اغراض فلسفه
 ارسطو و افلاطون) و غیره رجوع کنید بمقتضی، این ابی اصیبه و دیگر کتب ترجمه.

« قسمت سوم »

﴿ فلسفه فارابی ﴾

مقدمه - مملکت یونان ، چنانکه در نزد اروپائیان مهداول تمدن شناخته شده ، همانطور مهداول فلسفه نیز بشمار رفته است علت این مسئله این است که شالوده تمدن اروپا ، مخصوصاً بعد از دوره رنسانس (زایش نو - برگشت ادبی و علمی و صنعتی اروپائیان بطرز یونان و روم قدیم) بر اصول علمی و اجتماعی یونان و روم قدیم نهاده شده است .

والا در اینکه شرق در پرورش فلسفه مقدم تر از غرب بوده و مبادی فلسفی از مشرق یونان گذشته است ، تردیدی نمیتوان کرد . این مسئله مسلم است فقط اختلافی که هست در طریق عبور فلسفه از مشرق به مغرب تواند بود .

منتهی سرزمین یونان استعداد غریبی در ترقی دادن فلسفه نشان داده و پس از آنکه طفل نوزاد حکمت خود را بدامن آن سرزمین انداخت ، در سایه مساعدت محیط و آزادی افکار ، بدست دایگان یونان رشد و نمو یافته و قوت گرفت . از جمله دلایلی که میتوان بر عبور تمدن و فلسفه از مشرق به غرب اقامه کرد اینست که :

اولا - چنانکه میدانیم یونانیان از نژاد هندواروپای شمالی بوده و در موقع مهاجرت بشبه جزیره بالکان تمدن معتابهی با خود نیاورده بودند . مدتها در حال نیمه متمدن و زندگانی ایلاتی سرگردند تا آنکه اندک اندک چیزهایی از تمدن اهالی جزایر (اره) و جزیره **کریت** و بومیان **مسینا** - که خود این دسته اخیر نیز از تمدن کریت متأثر شده بودند - اخذ کرده و سر و سامانی بخود دادند .